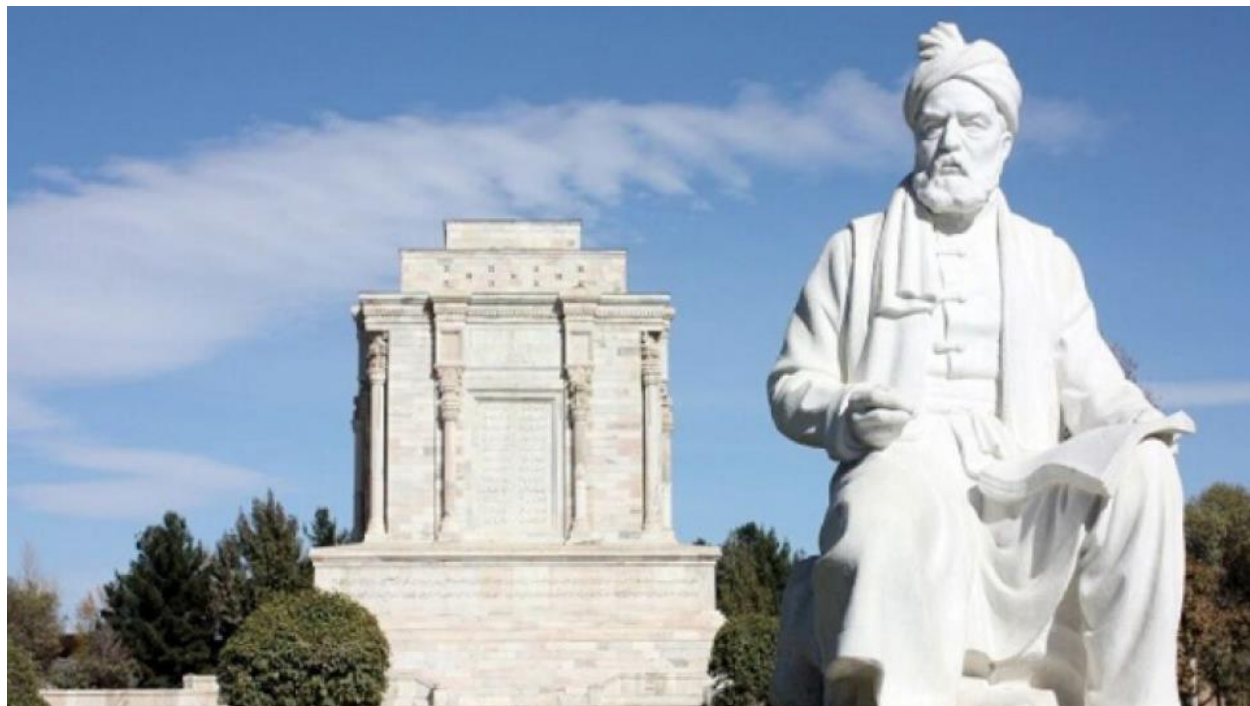


جاذبه های فکری فردوسی، تالیف دکتر احمد رنجبر، موسسه ی انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹



نویسنده ی این کتاب سعی داشته تا با تقسیم بندی موضوعی، شاهنامه اثر سترگ حکیم ابوالقاسم فردوسی توسی را به گونه ای دائرہ المعارفی مختصر بازخوانی کند. در مقدمه ی کتاب می خوانیم:

"نامه ی باستان فردوسی از جمله کتاب های نادری است که در تمام موارد، اخلاق نیک و خوی پسندیده مورد توجه سراینده ی آن بوده است. کتابی که در آن عقل و خرد و دانش و علم بر همه چیز ترجیح داده شده است. عزت نفس سراینده اش در تمام زمینه ها به وضوح دیده می شود، اندک سروده ای را از شعر می توان یافت که از کلمات رکیک و ناهنجار تهی باشد، که این در زمره ی آن اندک هاست و گرچه به عنوان یک حماسه ی بی نظیر در ادب فارسی شناخته شده و حاوی جنگ ها و لشکر کشی ایرانیان و زنده کننده ی تاریخ ایران کهن است، از نظر دین و اخلاق و حکمت نیز در خور اهمیت بسیار."

این کتاب در دو دفتر و در سیزده فصل تدوین شده است. عناوین فصل ها اینها هستند: ستایش یزدان، در پیرامون خرد، دادگری و عدالت، مساله ی ولایت، تهذیب اخلاق، اهمیت دانش، مقام زن، سخنوری،

سیاست و روش کشور داری، آداب معاشرت (دوست یابی)، بی اعتباری دنیا، جبر و اختیار و امر بین امرین، دعا و نیایش.

در انتهای هر دفتر مولف ضمیمه ای به کتاب اضافه کرده است. در انتهای دفتر اول داستان تاثیر گذار "رستم و سهراب" و در انتهای دفتر دوم داستان "رستم و اسفندیار".

گزیده ای از اشعار موضوعی شاهنامه ی حکیم خراسانی فردوسی توسی، بر گرفته از کتاب جاذبه های فکری فردوسی را در زیر می آوریم:

### در ستایش یزدان:

بباشیم بر داد و یزدان پرست / نگیریم دست بدی را به دست  
به چیز کسان کس میازید دست / هرآنکس که او هست یزدان پرست  
ستمیدیه را اوست فریاد رس / منازید با نازش او به کس  
هرآنکس که داند که دادار هست / نباشد مگر پاک و یزدان پرست  
یکی بیم و آزر و شرم خدای / که باشد تو را یاور و رهنمای  
هرآنکس که از راه یزدان بگشت / همان عهد او گشت چون باد دشت  
به یزدان گرای و میازار کس / ره رستگاری همین است و بس

### در پیرامون خرد:

خردمند مرد ار تو را دوست گشت / چنان دان که با تو به یک پوست گشت  
خردمند باید که باشد دبیر / همان بردبار و سخن یادگیر

شکیبا و با دانش و راست گوی/وفادار و پاکیزه و تازه روی  
مگرد ایچ گونه به گرد بدی/به نیکی گرای اگر بخردی  
سر راستی دانش ایزدی است/خُنگ آنکه با دانش و بخردی است  
هرآنکس که از دادگر یک خدای/بپیچد نیارد خرد را به جای

### در دادگری و عدالت:

توگر دادگر باشی و پاک دین/ زهرکس نیابی بجز آفرین  
تو درویش را رنج منمای هیچ/همی داد و بر داد دادن بسیچ(کارکن)  
که هرکس که در شاهی او داد، داد/شود در دو گیتی به گفتار شاد  
مگردان زبان زین سپس جز به داد/ که از داد باشی تو پیروز و شاد  
اگر دادگر باشی و سرفراز/نمانی و نامت بماند دراز  
مکن ای برادر به بیداد رای/که بیداد را نیست با داد پای  
همه داد ده باش و پروردگار/خنک مرد بخشنده و بردبار  
گر از دشمنت بد رسد گر زدوست/بدو نیک را داد دادن نکوست  
که نپسندد از ما بدی دادگر/سپنج است گیتی و برما گذر

### در کردار اخلاقی:

بیا تا جهان را به بد نسپریم/به کوشش همه دست نیکی بریم  
نباشد همان نیک و بد پایدار/همان به که نیکی بود یادگار  
به جای کسی گر تو نیکی کنی/مزن بر سرش تا دلش نشکنی  
چو نیکی کنش باشی و بردبار/نباشی به چشم خردمند خوار

همه سر به سر دست نیکی برید/جهان جهان را به بد نسپرید  
وگر بدکنی جز بدی ندروی/شبی در جهان شادمان نغوی

### در اهمیت دانش:

بیاموز و بشنو ز هر دانشی/که یابی ز هر دانشی رامشی  
که ناخوش بود دوستی باکسی/که مایه ندارد زدانش بسی  
سخن چین و بی دانش و چاره گر/نباید که یابد به پیشت گذر  
دگر دیو بی دانش و ناسپاس/نباشد خردمند و نیکی شناس  
زنadan نیابی جز از بتری/نگر سوی بی دانشان ننگری  
که بیکار مردم زبی دانشی است/به بی دانشان بر ببايد گریست  
کسی کو به دانش توانگر بود/زگفتار و کردار بهتر بود  
چوبا مرد دانات باشد نشست/زبردست گردد سر زبردست  
به گفتار دانندگان راه جوی/به گیتی بیوی و به هرکس بگوی  
زهر دانشی چون سخن بشنوی/از آموختن یک زمان نغوی  
هرآن مرد کو را خرد روشن است/به دانش یکی بر تنش جوشن است  
به دانش بود مرد را ایمنی/ببندد ز بد دست اهریمنی

### درسیاست و کشور داری:

بزرگان و آزادگان را به شهر/ز داد تو باید که یابند بهر  
زنیکی فرومایه را دور دار/به بیدادگر مرد مگذار کار  
همه گوش و دل سوی درویش دار/همه کار او چون غم خویش دار

گر ایمن کنی مردمان را به داد/خود ایمن بخشی و از داد شاد  
نوازنده ی مردم خویش باش/نگهبان کوشنده درویش باش  
نباید که خسب کسی دردمند/که آید مگر شاه را زو گزند  
همه زیردستان بیابند بهر/به کوه و بیابان و دریا و شهر  
که از شهریاران سزاوار نیست/بریدن سری کان گنه کار نیست  
ترا شهریارا جز این است جای/نماند کسی در سپنجی سرای  
مترسید هرگز زتخت و کلاه/گشاده است بر هر کس این بارگاه  
بدانگه شود شاد، روشن دلم/که رنج ستمدیدگان بگسلم

#### در دوستی و معاشرت:

چودانا تو را دشمنِ جان بود/به از دوست مردی که نادان بود  
که ناخوش بود دوستی باکسی/که مایه ندارد زدانش بسی  
ز نادان نیابی جز از بتری/نگر سوی بی دانشان ننگری  
که تندی پیشمانی آردت بار/تودر بوستان تخم تندی مکار  
که تندی نه کار سپهد بود/سپهد که تندی کند بد بود  
هنر بی خرد در دل مرد تند/چو تیغی که گردد ز زنگار کُند  
چوگستاخ باشد زبانش به بد/زگفتار او دشمن آید سزد

#### در بی اعتباری دنیا:

یکی پند گویم ترا من درست/دل از مهر گیتی بیایدت شست  
جهانا سراسر فسوسی وباد/به تو نیست مرد خردمند شاد

مرنجان روان، کین سرای تو نیست/به جز تنگ تابوت جای تو نیست  
چو دانی که ایدر نمائی دراز/به تارک چرا بر نهی تاجِ آن  
که گیتی سپنج است پر درد و رنج/بد آن را که باغی بود در سپنج  
که گیتی همی بر تو بر بگذرد/زمانه دم ما همی بشمرد  
سرانجام جای تو خاک است و خشت/جز از تخم نیکی نبایدت کشت  
نداری تن خیش را رنجه بس/که اندر جهان نیست جاویدکس  
به تو داد یک روز نوبت پدر/سزد گر تو را نوبت آید به سر  
اگر صد بمانی و گر صد هزار/به خاک اندر آید سرانجام کار  
نباشد جهان برکسی پایدار/همه نام نیکو بود یادگار  
چه بندی دل اندر سرای فسوس/که هزمان به گوش آید آوای کوس  
اگر چرخ گردان کشد زین تو/سرانجام خاک است بالین تو

گردآورنده: رضا جاوید